

نگاه کپنهاگی به امنیتی‌سازی: مبانی و چالش‌ها

رسول زارع‌زاده ابرقویی^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۵/۲۰ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۶/۸/۱۶

فصلنامه آفاق امنیت/ سال دهم / شماره سی و ششم - پائیز ۱۳۹۶

چکیده

چگونگی ظهور و حل مسائل امنیتی، از مباحث کلیدی مطالعات امنیتی معاصر است. از آنجاکه نظریه امنیتی‌سازی مکتب کپنهاگ، از دیدگاه‌های جالب و بحث‌برانگیز مطرح شده در این زمینه است، مقاله حاضر درصدد است با تکیه بر مطالعات اسنادی، به بیان مبانی این نظریه و مشکلات پیش روی آن بپردازد. این مکتب ملهم از فلسفه زبان آستین و نظریه اجتماعی، امنیت را هم‌کنش‌گفتاری می‌داند و هم‌برساخت اجتماعی. منطق امنیت نیز متأثر از فلسفه سیاسی اشمیت بر ضرورت بقای دولت، اضطرار و اولویت اقدام تأکید دارد. مسئله امنیتی نیز نشان از انتخاب سیاسی بوده و دارای مقتضای اجتماعی است. با این حال، نگاه مکتب کپنهاگ به امنیت، نگاهی منفی و کمال مطلوب در غیرامنیتی‌سازی است؛ هرچند در برخی مواقع امنیتی‌سازی، ضرورت است. مقاله از سه زاویه به نقدهای وارده بر این نظریه پرداخته است: یکی از نگاه کسانی که شاکله اساسی آن را زیر سؤال می‌برند؛ دیگری از زاویه کسانی که خواهان اصلاح جزئی و روشن شدن ابهامات نظریه‌اند؛ از نگاه کسانی که ایده کلی امنیتی‌سازی را قبول دارند، اما با بیان کاستی‌های اساسی آن درصددند این نظریه را در افقی ورای مکتب کپنهاگ بازسازی کنند.

واژگان کلیدی

امنیتی‌سازی، مکتب کپنهاگ، غیرامنیتی‌سازی، کنش‌گفتاری، برسازي اجتماعی.



مقدمه

طی چند دهه اخیر، حوزه مطالعات امنیتی دستخوش تحولات و پویایی‌هایی جالب، بدیع و گاهی پرمناقشه شده است. گرچه این تحولات از دهه ۱۹۸۰ میلادی شروع شده بود، نمود عینی آن در دهه ۱۹۹۰ به‌ویژه در اروپا بروز یافت؛ جایی که برخی اندیشمندان و محققان امنیتی با الهام از نظریات جامعه‌شناسانه (مثل ساخت اجتماعی واقعیت) و مباحث فلسفی (مانند فلسفه زبان) سعی در درانداختن طرحی نو از امنیت داشتند. آنها نظریات سنتی (به‌ویژه رهیافت رئالیستی و نئورئالیستی) و مفروضات و اصول پایه آنها (مانند دولت‌محوری و تأکید بر بُعد نظامی امنیت) را به‌شدت زیر سؤال برده، تعاریف و برداشت‌های جدیدی از مفهوم امنیت ارائه کرده و گسترش دستور کار امنیت به سایر بخش‌ها و دیگر بازیگران را هدف خود قرار داده‌اند.

ثمره چنین تلاش‌هایی، شکل‌گیری رهیافت‌ها و نظریات جدید امنیتی بود. در این میان، نظریه «امنیتی‌سازی» (Securitization) از مشهورترین، نوآورانه‌ترین و شاید بحث‌برانگیزترین نظریاتی باشد که از سوی مکتب کپنهاگ و چهره‌های محوری آن (بوزان (Barry Buzan) و ویور (Ole Waever)) مطرح شد. این ایده باتوجه‌به دارا بودن دستور کار تحقیقاتی گسترده در سراسر قلمرو مطالعات امنیتی، به‌سرعت مورد استقبال سایر صاحب‌نظران قرار گرفت و تاکنون در موضوعاتی نظیر مهاجرت، محیط زیست، تهدیدات سایبری، تحلیل رفتار سیاست خارجی دولت‌ها، جرایم فراملی، توجه به ابعاد متفاوت جنگ علیه تروریسم و حقوق اقلیت‌ها کاربردی شده است (McDonald, 2008: 565).

از نشانه‌های رونق این نظریه، چاپ مقالات نگاشته‌شده در این زمینه است. گزارش‌های پایگاه داده ISI (ISI Web of Science) نشان می‌دهد که در دوره زمانی ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۹، ۸۳ مقاله در نشریات روابط بین‌الملل با عنوان امنیتی‌سازی یا غیرامنیتی‌سازی چاپ شده است. درحالی‌که گزارش‌های مؤسسه مطالعات روابط بین‌الملل (International Studies Association) حکایت از آن دارد که طی این بازه زمانی، ۱۴۲ مقاله در این حوزه نگاشته شده است (Pram Gad & Petersen, 2011: 316). این اقبال روزافزون همچنان ادامه دارد.

باتوجه‌به این همه‌گیری نظری و کاربرد وسیع، ضرورت دارد که به‌طور موشکافانه‌تری به معرفی و بررسی این نظریه پرداخت. در این راستا، مقاله حاضر سعی کرده علاوه بر تشریح مؤلفه‌های اساسی نظریه امنیتی‌سازی، به برخی مبانی مهم فلسفی آن نیز توجه کند و درنهایت، به مهم‌ترین انتقادات و مشکلات پیش روی نظری آن بپردازد.



امنیتی‌سازی از نگاه مکتب کپنهاگ

مکتب کپنهاگ در مطالعات امنیتی حول سه ایده‌آسی شکل گرفته است: امنیتی‌سازی (securitization)؛ بخش‌ها (sectors)؛ مجموعه امنیتی منطقه‌ای (regional security) (complex). امنیتی‌سازی، به خارج ساختن یک مسئله از حوزه سیاست عادی و واردسازی آن به قلمرو سیاست اضطراری از طریق بازنمایی آن به مثابه تهدید وجودی اشاره دارد. بخش‌ها بر تقسیم امنیت به ابعاد نظامی، سیاسی، جامعه‌ای، اقتصادی و زیست‌محیطی تأکید می‌کند. مفهوم مجموعه امنیت منطقه‌ای نیز به اهمیت سطح منطقه‌ای در تحلیل امنیت اشاره دارد و سعی در ایجاد طرح‌واره تحلیلی برای تبیین چگونگی گره خوردن نگرانی‌های امنیت در صورت‌بندی منطقه‌ای دارد. در این میان، آن‌طور که ویور نیز اذعان دارد، ایده «امنیتی‌سازی» جایگاهی محوری در معرفی مکتب کپنهاگ دارد و به بهترین شکل ممکن مبانی فرانظری و دلالت‌های سیاسی آن را تعیین می‌کند (Waever, 2003: 7-8). برای درک این نظریه، لازم است ابتدا درباره زمینه تاریخی-علمی آن، چگونگی تغییر دستور کار امنیت طی دهه‌های اخیر و جایگاه مکتب کپنهاگ در آن و به‌ویژه ایده‌های اساسی آن در فهم امنیت صحبت کرد.

مکتب کپنهاگ به مثابه راه سوم

بخشی از زمینه تاریخی-علمی ظهور مکتب کپنهاگ، به مناظره‌ای در مطالعات امنیتی و سیاسی در دهه ۱۹۷۰ و به‌ویژه دهه ۱۹۸۰ میان موسع‌گراها و سنت‌گراها برمی‌گردد. موسع‌گراها (wideners) بر گسترش عرصه مطالعات امنیتی تأکید داشتند و معتقد بودند دستور کار امنیتی باید فراتر از بررسی تهدیدات نظامی و دولت‌محوری رود؛ به‌طوری‌که شامل نگرانی‌های امنیتی سایر بازیگران حوزه امنیت (شامل افراد، گروه‌های اجتماعی و...) شود و موضوعات گسترده‌تری همچون مسائل اقتصادی و زیست‌محیطی را دربرگیرد (Williams, 2003: 513). درمقابل، سنت‌گراها (traditionalists) با تأکید بر بُعد نظامی امنیت و قرار دادن دولت در کانون توجه مسائل امنیتی، معتقد بودند درک موسع از امنیت، به معنای آن است که «هر چیزی امنیتی است». این امر، امنیت را خالی از مفهوم می‌سازد و انسجام علمی آن را به خطر می‌اندازد (Waever, 2003: 8).

در چنین شرایطی، مکتب کپنهاگ به‌عنوان راه سوم و موضعی میانه پدیدار می‌شود. بدین منظور لازم بود که این مکتب از سویی در مقابل نظریات سنت‌گرا قادر به



گسترده‌سازی دستور کار امنیت در تمام بخش‌ها باشد و از سویی دیگر، ضروری بود که آن به مشخص‌سازی و جداسازی مسائل امنیتی از غیرامنیتی توانمند باشد. از دید اندیشمندان این مکتب، تنها از طریق درک جدید از مفهوم امنیت و «آنچه امنیتی است»، می‌توان به چنین هدفی نایل شد. گزاره‌های اساسی کپنهاگی‌ها در این باره به قرار زیر است:

امنیت، کنشی گفتاری است

نظریه کنش گفتاری (Theory of Speech Act) به نظریه برخی فلاسفه در باب زبان برمی‌گردد. آنها ضمن نقد رویکرد ابزارگونگی زبان (زبان = وسیله بیان واقعیت‌ها) معتقد بودند زبان بیش از آنکه حکایتگر واقعیت باشد، ابزاری برای انجام فعالیت‌های اجتماعی است. برای آنها، بیش از آنکه معنا اهمیت داشته باشد، کاربردهای زبان قابل توجه است. اولین بار «جان لانگشاو آستین» (J. L. Austin) بود که به تبیین نظام‌مند کاربرد زبان پرداخت (عباسیان چالشتی، ۱۳۸۴: ۱۷۱). ایده اولیه آستین آن بود که برخی اظهارات، واقعیت را توصیف نمی‌کنند، بلکه بیان آنها، انجام عمل است. به‌طور مثال، وقتی فردی می‌گوید: «من به شما قول می‌دهم که فردا فلان پول را به شما بپردازم» یا وقتی قاضی می‌گوید: «من شما را به سی روز زندان محکوم می‌کنم»، یا هنگامی که کشیش می‌گوید: «بدین وسیله شما را غسل تعمید می‌دهم»، با بیان این جملات، اعمال و اقداماتی نظیر وعده دادن، زندانی کردن و غسل تعمید انجام پذیرفته است. با توجه به این مسئله، آستین گزاره‌های زبانی را به اظهارات اخباری (constative utterances) و انشایی (performative utterances) تقسیم کرد. گزاره‌های اخباری، جملاتی هستند که از واقعیت خبر می‌دهند. لذا معیار صدق و کذب در باب آنها صادق است. در مقابل، اظهارات انشایی به جای تبیین واقعیت، به انجام عملی می‌پردازند. لذا آنها صدق و کذب‌پذیر نیستند، بلکه بسته به اینکه به‌طور درست، صادقانه و کامل انجام شوند یا نه، معیار مناسب یا نامناسب بودن (متناسب بودن / نبودن) در باب آنها صادق است (ساجدی، ۱۳۸۱: ۱۲۳).

در مرحله بعد، آستین پی به این واقعیت برد که دسته‌بندی اخباری-انشایی چندان دقیق به نظر نمی‌رسد و اظهارات اخباری نیز بیان فعلی (کار بیان و خبردهی از واقعیت) می‌باشند. بنابراین بسیاری از قواعد اظهارات انشایی درباره آنها نیز صادق است. در اینجا بود که وی به این نتیجه رسید که هر جمله («کنش گفتاری») شامل سه عنصر اساسی است:



۱. کنش گفتاری محض (Locutioary Act) (فعل اظهار و تلفظ یک جمله معنادار): مقصود از این عنصر آن است که جمله باید لغات را به‌طور قانونمند به کار برده باشد و معنای قابل درکی را پدید آورد؛

۲. کنش ضمن‌گفتاری (Illocutionary Act) (فعل مضمون در گفتار): مقصود از این کنش، اعمالی است که ما با بیان یک جمله انجام می‌دهیم. منظور آن، کنش یا فعلی است که به محض بیان جمله انجام می‌شود. گرچه آستین به‌راحتی بیش از دو‌یست مورد از اعمالی را که ما با بیان جمله انجام می‌دهیم احصا کرده است، هشدار، امر، نهی، قول و وعده از مهم‌ترین این کنش‌ها هستند. کنش ضمن‌گفتاری شامل تمام اظهارات انشایی (نظریه اولیه آستین) است (همان)؛

۳. کنش ناشی از گفتار (free Illocutionary Act) (فعل به‌وسیله گفتار): به‌فعالی که از انجام کنش ضمن‌گفتار ناشی می‌شوند، اشاره دارد؛ مانند اینکه وقتی گوینده اخبار می‌کند، شنونده خوش‌حال، ناراحت یا متقاعد می‌شود (عبداللهی، ۱۳۸۴: ۹۷).

جهت درک و شرح تمایزاتی که میان این سه عنصر وجود دارد، می‌توان به مثال «یخ روی دریاچه خیلی نازک است» توجه کرد. اولاً این جمله یا به‌کارگیری قواعد دستور زبان مرسوم و واژگانی مشخص در موقعیتی خاص (در موقعیتی که فردی قصد قدم زدن بر دریاچه را دارد) به بیان خود می‌پردازد (کنش گفتاری محض)؛ ثانیاً به‌طور ضمنی به فرد مد نظر هشدار می‌دهد که روی دریاچه یخ‌زده قدم نزن (کنش مضمون در گفتار)؛ ثالثاً ممکن است که فرد مد نظر، از هشدار داده‌شده متأثر و از اقدام به این کار منصرف شود یا جانب احتیاط را رعایت کند (کنش ناشی از گفتار) (Stritzel, 2014: 21).

آستین بعد از مطرح ساختن نظریه کنش گفتاری، درصدد بررسی شرایط لازم برای کنش‌های گفتاری مناسب برآمد. او بررسی کرد که چه شرایطی مورد نیاز است تا همه آنچه را که برای تحقق کنش گفتاری خاصی لازم است فراهم شود. از دید وی، شرایط لازم برای کنش گفتاری مطلوب را می‌توان در امور ذیل خلاصه کرد:

۱. پیش‌شرط‌ها: گوینده و شنونده باید دارای زبان مشترک، و عاری از موانع ارتباط و مفاهمه باشند؛

۲. شرایط اولیه: گوینده باید جمله‌هایی را به زبان عادی و مشترک میان آن دو که روش قراردادی برای انجام این نوع کنش گفتاری است، بیان کند؛

۳. شرایط بازنمایی یا وصفی: جمله باید حامل رابط‌هایی درباره چگونگی اوضاع مناسب با آن نوع کنش گفتاری باشد؛

۴. شرایط نفسانی یا روان‌شناختی: گوینده باید قصد کند که آن کنش گفتاری را به‌واسطه جمله انجام دهد و حالات روانی مناسب آن را نیز داشته باشد. شنونده باید فرض کند که گوینده قصدها و نتایج مناسب را دارد. ادراک این شرایط هنگامی جالب توجه می‌شوند که ملاحظه کنیم تحقق مناسب این شرایط، از نوعی کنش گفتاری به کنش گفتاری دیگر چقدر متفاوت است (ساجدی، ۱۳۸۱: ۱۲۴).

جهت تقریب به ذهن در اینجا مثال بسیار ساده‌ای ارائه می‌شود: معلم به دانش‌آموزی در کلاس می‌گوید: «لطفاً در را ببند». برای مطلوب بودن این کنش گفتاری، شرایط ذیل لازم است:

پیش‌شرطها: دانش‌آموز باید فارسی بفهمد و قادر باشد سخن را بشنود؛
شرایط اولیه: جمله «لطفاً در را ببند» باید روش قراردادی از درخواست در زبان تلقی شود؛

شرایط حاکی: باید دری وجود داشته و باز باشد و دانش‌آموز هم بتواند آن را ببندد؛
شرایط نفسانی: معلم باید بخواهد که در بسته شود و قصد کند که دانش‌آموز، جمله را درخواست تلقی کند. دانش‌آموز باید به‌واسطه فهم این گفتار، قصد را بفهمد (همان).
مکتب کپنهاگ متأثر از نظریه کنش گفتاری به بازاندیشی در مفهوم امنیت می‌پردازد. آنها با مبنا قرار دادن کنش مضمون در گفتار معتقدند معنای امنیت چیزی نیست که بتوانیم براساس «بهترین معنا»، تعریفی فلسفی یا تحلیلی از آن ارائه کنیم، بلکه معنای امنیت به کاربرد آن بستگی دارد. در اینجا مطالعه کارکردهای واقعی امنیت و آنچه واقعاً اقدام‌کنندگان در گفتن از امنیت انجام می‌دهند، اهمیت می‌یابد و این سؤال مطرح می‌شود که «کارشناسان امنیتی با گفتن امنیت (برچسب‌گذاری وصف امنیتی به مسئله)» چه کاری انجام می‌دهند» (Waever, 2003: 9)؛ از دید آنها با گفتن «امنیت»، نماینده دولت مسئله را به قلمرویی ویژه حرکت می‌دهد و در نتیجه مدعی حق ویژه‌ای جهت استفاده از ابزارهای ضروری برای متوقف‌سازی آن است (Waever, 1995: 55).

یکی دیگر از نتایج چنین نگرشی آن است که معیار صدق و کذب در باب امنیت و گزاره‌های امنیتی صادق نیست؛ یعنی نمی‌توان گفت که فلان مسئله، واقعاً مسئله امنیتی است یا نه، بلکه می‌توان گفت اگر شرایط مطلوب (مناسب) کنش‌های گفتاری رعایت شده باشد، مسئله به‌طور مناسب امنیتی شده و اگر نه، امنیتی‌سازی ناقص یا نامناسب انجام شده است. بدین ترتیب، مکتب کپنهاگ کانون توجه مطالعات امنیتی را از رابطه



تهدید- واقعیت به آنچه کنش گفتاری انجام می‌دهد تغییر داد (Stritzel, 2014: 22). پیامد بعدی پذیرش نظریه کنش مضمون در گفتار آن است که امنیت، امری خودارجاع (خودمصدق) است.^۱ در واقع، با برچسب زدن یا نام‌گذاری پدیده‌ای با عنوان امنیت، پدیده به‌مثابه مسئله امنیتی ظاهر می‌شود، نه آنکه آن پدیده در ذات خودش مسئله‌ای امنیتی باشد و بعداً با ملاک امنیتی درباره آن صحبت می‌شود. به بیان دیگر، بیان اظهارات کارگزار امنیتی که در چهارچوب شرایط مناسب (مطلوب) کنش گفتاری ارائه شده است، به‌خودی‌خود، از طریق نیروی مضمون در گفتار می‌تواند مسئله یا پدیده را امنیتی و شرایط و زمینه‌های موجود را با خود همراه سازد (Balzacq and et al, 2011: 20). پس امنیت، رویه‌ای خودارجاع یا معطوف به خود است و طی خود این رویه است که موضوعی به موضوع امنیتی تبدیل می‌شود، نه لزوماً از آن‌رو که تهدید وجودی راستینی مطرح است، بلکه از آن‌رو که موضوع یادشده به‌صورت چنین تهدیدی جلوه داده شده است (بوزان و دیگران، ۱۳۸۶: ۵۰).

منطق امنیت: بقای هدف مرجع در برابر تهدید وجودی، اضطراب و توسل به تدابیر فراقانونی

اگر امنیت کنش گفتاری است، حال سؤال این است که دولتمردان با برچسب‌گذاری وصف «امنیتی» به مسئله، چه کاری را انجام می‌دهند و مقاصد و نیات آنها از چنین کاری چیست؟ اینجاست که مکتب کپنهاگ (به‌ویژه ویور) متأثر از فیلسوف سیاسی آلمانی، کارل اشمیت (Carl Schmitt)، منطقی جهان‌شمول را درباره امنیت بیان می‌کند. از دید آنها، امنیت بیانگر وضعیتی استثنائگونه و مستلزم مطرح‌سازی مسئله به‌عنوان تهدیدی اساسی (Existential Threat) است که مقابله با آن، نیازمند به‌کارگیری تدابیر فوق‌العاده در ورای قوانین عادی می‌باشد (Williams, 2003: 514). جهت فهم عمیق‌تر این منطق، لازم است که ابتدا با ایده‌های اساسی اشمیت که مورد استفاده مکتب کپنهاگ قرار گرفته است آشنا شد و بعداً به تبیین مشروح منطق امنیت از دید آنان پرداخت.

اشمیت و امر سیاسی

کارل اشمیت (۱۹۸۵-۱۸۸۸)، از بحث‌برانگیزترین متفکران سیاسی و حقوقی و از نظریه‌پردازان برجسته قرن بیستم است. اشمیت را پدر ایده‌های اساسی بنیادی متعدد

مانند دولت تمامیت‌گرا (Totalitarian)، تمایز دوست / دشمن، ایده‌پرداز واقع‌گرایی^۲، اندیشه‌پرداز محافظه‌کار و طراح تز عدم جمع میان دموکراسی و لیبرالیسم می‌دانند (شواب، ۱۳۹۰: ۲۹). در این میان، ایده وی در باب «امر سیاسی» (Political Circumstance) جایگاه ویژه‌ای دارد. مراد وی از امر سیاسی، شیوه‌ای از زیستن یا مجموعه‌ای از نهادها یا آنچه در زبان‌شناسی جدید به منزلت سیاسی مردم اطلاق شود که در واحد ارضی محصور سازمان یافته‌اند، نیست، بلکه نوعی معیار برای گونه‌ خاصی از تصمیم‌گیری است. تنها با کشف و تعریف مقوله‌های مشخصاً سیاسی می‌توان به تعریفی از امر سیاسی دست یافت (حسینی بهشتی و دیگران، ۱۳۹۳: ۷۴).

به اعتقاد وی، همان‌طور که زیباشناسی یا اقتصاد دارای غایتی همچون زشت و زیبا یا سود و زیان‌اند، سیاست نیز در درون خود غایتی دارد که براساس آن می‌توان معنای آن را درک کرد. این غایت، رابطه «دوستی و دشمنی» است. پس تمایز سیاسی مشخصی که کنش‌ها و انگیزه‌های سیاسی به آن فروکاسته می‌شود، تمایز میان دوست و دشمن است. از دید اشمیت، دشمن آن کسی است که به‌گونه‌ای منسجم برای ما تهدید حقیقی شمرده شود یا به‌مثابه کسی است که ما را به چالش فراخواند. دشمن در این تعبیر، یک دیگری یا یک غریبه و به لحاظ وجودی چیزی متفاوت و بیگانه و بیانگر تمایز آنتاگونیستی است که به‌رغم امکان مبادله با آن، در موارد اضطراری، منازعه با آن ممکن است. دوستی نیز نزد وی معنایی سلبی دارد؛ یعنی خاستگاه دوستی، نوعی مشارکت در دشمنی و عداوت برضد چیزی است. پس می‌توان گفت که اولاً تمایز دوست-دشمن دال مرکزی امر سیاسی در گفتمان فکری اشمیت است. سیاست، فضایی است که به‌طور ثابت و همیشگی تحت تأثیر الزام به ایجاد تمایز میان دوستان و دشمنان قرار دارد. اگر ملتی توان یا اراده دوست و دشمن برای خود نداشته باشد یا با اعلام دوستی با کل دنیا، خلع سلاح داوطلبانه را بپذیرد، از وجود سیاسی خود دست شسته است؛ ثانیاً مراد از دشمن، دشمنی عمومی است و در روشن‌ترین معنا در رابطه با ملتی دیگر است؛ ثالثاً دشمن سیاسی حادث‌ترین و شدیدترین دشمن است و هر دشمن عینی هرچه به نهایی‌ترین نقطه منازعه نزدیک‌تر می‌شود، سیاسی‌تر می‌شود؛ رابعاً گروه‌بندی دوست-دشمن به‌عنوان واقعیتی انضمامی، نه انتزاعی یا هنجاری، معنا می‌یابد (اشرف‌نظری، ۱۳۹۴: ۹۹۹-۱۰۰۰). افراد می‌توانند گرد هم آیند تا گروهی حول هر منفعت و علاقه ویژه‌ای شکل دهند؛ اما آنها هنگامی سزاوار پسوند «سیاسی» می‌شوند که وارد رابطه دوستی-دشمنی شوند که بقای گروه و تمایل نامحدود آن



به درگیری در مبارزه مرگ‌بار در گرو آن باشد (Williams, 2003: 517). در این چهارچوب، هر تقابلی اعم از دینی، اقتصادی، معنوی و اخلاقی اگر به مرحله‌ای از قدرت برسد که باعث تقسیم‌بندی انسان‌ها به دوست و دشمن شود، دیگر فراتر از حوزه خود عمل می‌کند و وارد حوزه سیاست می‌شود.

اگر تمایز میان دوست و دشمن اساس امر سیاسی است و دشمنی امر عمومی است نه فردی، حال سؤال این است که مسئولیت تشخیص این امر با چه کسی است؟ از دید اشمیت، دولت که موجودیتی سیاسی و سازمان‌یافته دارد، مسئول تمایزگذاری میان دوست و دشمن است؛ به‌ویژه آنکه در بطن مفهوم دشمن همواره امکان درگیری و نبرد وجود دارد و تا زمانی که مفهوم دشمن باقی است، ناگزیر جنگ همواره به صورت امکان باقی می‌ماند. چنین وضعیتی «تصمیم حاکم برای اعلام جنگ، کشتن یا کشته شدن را ضروری می‌سازد. پس دولت در مقام موجودیت سیاسی، قدرت تعیین‌کنندگی چشمگیری دارد؛ زیرا حق تصرف جان انسان‌ها در دل جنگ مستتر است. دولت در مواقع بحرانی در مورد دشمن داخلی نیز تصمیم می‌گیرد. اجتماع سیاسی با داشتن چنین قدرتی درباره حق زندگی دیگران، از همه گروه‌های اجتماعی بالاتر می‌ایستد، اما انگیزه واقعی جنگ چیزی بیشتر از منافع اقتصادی، اختلاف‌نظر دینی یا تفاوت‌های فرهنگی و قومی است. همانا بقای حاکمیت و ملت تنها انگیزه آدمیان برای جنگ، کشته شدن و کشتن انسان‌هاست» (فرهادپور، ۱۳۸۷: ۱۱۴).

باتوجه به اصل تمایز دوست و دشمن و امکان همیشگی وقوع جنگ و وظایف دولت در این شرایط، اشمیت در مرحله بعد به توجیه حقوقی اختیارات فراقانونی دولت (به‌ویژه شخص حاکم) در این زمینه می‌پردازد. وی در اینجا به وضعیت اضطرار و امر استثنا (Exception) متوسل می‌شود. از دید اشمیت، سیاست چیزی نیست مگر تصمیم‌گیری فرد حاکم در وضعیت استثنایی و کنش ترسیم مرز در فضای استثنایی برخاسته از تعلیق هرگونه قانون به قصد مشخص کردن قلمرو حاکمیت و ایجاد تمایز بین دوست و دشمن. وضعیت استثنا شامل همه‌گونه اغتشاش و ناآرامی سیاسی و اقتصادی است که مهار آن مستلزم دست زدن به اقدامات فوق‌العاده است. از این منظر، باتوجه به ذاتی بودن منازعه و بروز وضعیت اضطرار و ناپایداری در سیاست، ضرورت تشخیص وضعیت استثنایی برای جلوگیری از به‌هم‌ریختگی قواعد حقوقی و هنگامی که نظام قانونی پاسخی برای حل این وضعیت ندارد، حیاتی است (اشرف‌نظری، ۱۳۹۴: ۱۰۰۵).

درواقع، وضعیت استثنا عبارت است از تعلیق موقت قانون اساسی با معیارهای قانونی به دلیل انعطاف‌پذیری بیشتر هنگام بحران. به اعتقاد اشمیت، از آنجاکه هیچ قاعده‌ای بر آشفتگی اعمال‌پذیر نیست و نظم باعث معنادار شدن نظام قانونی می‌شود، حاکم می‌تواند پس از تبیین شرایط استثنا و اضطرار، به‌منظور بازگرداندن نظم و صلح، از سیستم اساسی و متداول قانونی موجود عدول کند و با اختیارات و تصمیمات ورای قانون خود، نظم را به جامعه و کشور برگرداند. پس حاکمیت (مالکیت انحصاری بر حق تصمیم‌گیری سیاسی) در شرایط اضطراری و استثنایی است که تجلی یافته، و حاکم مطلق کسی است که در شرایط استثنا تصمیم می‌گیرد. در اینجا حاکم از سویی تصمیم می‌گیرد که در شرایط بحرانی (اضطرار) به سر می‌بریم یا نه؛ از سوی دیگر تصمیم می‌گیرد که چه باید کرد تا به این شرایط خاتمه داده و وضع طبیعی دوباره حاکم شود.

مکتب کپنهاگ و امر امنیتی

مکتب کپنهاگ متأثر از برداشت نظامی-سیاسی سنتی از امنیت، مفهوم «بقا» (Survival) را کلید درک مسائل امنیتی می‌داند. در این چهارچوب، امنیت به بقا بازمی‌گردد. مطابق این برداشت، زمانی امری به موضوع امنیتی مبدل می‌شود که همچون تهدیدی اساسی برای یک موجود (که سنتاً، نه لزوماً، دولت متشکل از حکومت، سرزمین و جامعه است) جلوه می‌کند. سرشت خاص تهدیدات امنیتی، توسل به تدابیر فوق‌العاده را برای مهار آنها موجه می‌سازد. استناد به امنیت، کلید مشروعیت بخشیدن به کاربرد زور است. ولی به‌طور کلی‌تر راه را باز می‌کند تا دولت برای برخورد با تهدیدات وجودی (اساسی) اعلام بسیج کند یا اختیارات ویژه‌ای بطلبد. از دیرباز نمایندگان دولت با به زبان راندن واژه «امنیت»، شرایط اضطراری اعلام کرده و مدعی حق استفاده از تمام وسایل لازم برای جلوگیری از بروز تحولی تهدیدکننده شده‌اند (بوزان و دیگران، ۱۳۸۶: ۴۵-۴۶).

در مطلب فوق، سه مفهوم «تهدید وجودی»، «شرایط اضطراری» و «تدابیر فوق‌العاده»، مفاهیمی کلیدی هستند که مکتب کپنهاگ متأثر از اشمیت به کار گرفته است. درواقع آنها ایده‌های اساسی اشمیت در باب امر سیاسی را در توضیح منطق امنیت و تبیین امر امنیتی به کار گرفته‌اند. از سویی تأکید بر تهدیدات وجودی به‌عنوان اساس امنیت، دیدگاه اشمیت دربارهٔ تعریف سیاست با توسل به دشمنی



و محروم‌سازی را انعکاس می‌دهد. همان‌طور که گفته شد، از دید اشمیت، سیاسی نامیدن یا غیرسیاسی خواندن مسئله‌ای، ناشی از ذات و ماهیت آن نیست، بلکه ناشی از رابطه قوی «دوستی-دشمنی» است که بازیگران به آن احساس می‌کنند. در سراسر تاریخ به‌طور فراوان می‌توان مسائلی را یافت که از حوزه غیرسیاسی به قلمرو سیاسی پا گذاشته‌اند یا بالعکس. مکتب کپنهاگ با الهام از این مکانیسم و فرایند، معتقد است هر مسئله‌ای ظرفیت تبدیل شدن به مسئله امنیتی را دارد، اگر بتواند به‌عنوان تهدید وجودی برضد هدف مرجع نمایش داده و پذیرفته شود. پس ملاک امنیتی قلمداد شدن مسئله، نه در ماهیت و ذات آن، بلکه در نمایش آن به‌عنوان تهدید وجودی و در رابطه با هدف مرجع نهفته است (Williams, 2003: 515-516).

تهدید وجودی می‌تواند هرآنچه باشد که موجودیت و بقای موجود(سنتاً دولت و نه لزوماً) را به خطر اندازد. درواقع، آن مصداق چندان مشخصی ندارد و تنها در ارتباط با هدف مرجع (Referent Object) فهم می‌شود. هدف مرجع، چیزی است که بقای آن ضروری فرض، و باید حفظ شود. مکتب کپنهاگ گرچه معتقد است در شناسایی اهداف مرجع ممکن است جوامع باهم اختلاف داشته باشند، سعی کرده با توجه به ایده گسترده‌سازی ابعاد امنیت، اهداف مرجعی را برای هریک از این بخش‌ها تعیین کند. آنها در بخش امنیت نظامی بر قلمرو سرزمینی، در بخش امنیت سیاسی بر حاکمیت و ایدئولوژی سیاسی دولت، در بخش امنیت اجتماعی بر هویت، در بخش امنیت اقتصادی بر بازار (مراکز تجاری) و در بخش امنیت زیست‌محیطی بر زیست کره به‌عنوان هدف مرجع تأکید دارند (Waever, 2003: 11). بدیهی است که آنها از نگاه دولت‌محور عبور کرده و منطق امنیت را به سایر اهداف مرجع تسری داده‌اند. پس وقتی مسئله به‌عنوان تهدیدی وجودی برضد هدف مرجع نمایش داده می‌شود، بدین معناست که موجودیت آن موضوع در خطر است؛ به‌طوری‌که «اگر به این مسئله نپردازیم، پرداختن به هر امر دیگری بی‌مورد خواهد بود؛ زیرا دیگر وجود نخواهیم داشت یا آزاد نخواهیم بود که چنان‌که می‌خواهیم با آن برخورد کنیم» (بوزان و دیگران، ۱۳۸۶: ۵۰).

حال اگر مسئله‌ای به‌عنوان تهدیدی وجودی برای هدف مرجع معرفی شد، به تبع آن، این سؤال پیش می‌آید که کارگزاران امنیتی در مرحله بعد چه خواهند کرد. در اینجا جنبه دیگری از تأثیرگذاری تفکرات اشمیت بر نظریه‌پردازان مکتب کپنهاگ آشکار می‌شود. آنها با توجه به ایده «وضعیت استثنایی» و «تصمیم‌گیری مقتدرانه به‌مثابه جوهر حاکمیت» معتقدند در این مرحله، مسئله به‌طور واضح به‌عنوان نقطه‌ای

بدون بازگشت معرفی شده است که حکایت از شرایط اضطراری دارد. لذا نمی‌توان در چهارچوب قوانین و رویه‌های موجود، آن را مدیریت کرد. پس لازم است با شکستن رویه‌های قانونی موجود، به اختیاراتی فراقانونی دست یافت تا با اتخاذ تدابیر فوق‌العاده، به مدیریت و کنترل آن پرداخت (Waever, 2003: 9). درحقیقت، کارگزاران امنیتی با توسل به دو قید «فوریت فوق‌العاده» و «اولویت اقدام»، خواهان شکستن رویه‌های عادی، زیر پا گذاشتن قوانین موجود و اخذ اختیارات فراقانونی هستند تا با اتخاذ تدابیری ویژه، به مهار و کنترل آن مسئله بپردازند.

تا اینجا معلوم شد که کارگزاران امنیتی با برچسب‌گذاری وصف «امنیتی» به یک مسئله، به دنبال آن هستند که اولاً آن را به‌مثابه تهدیدی وجودی برای هدف مرجع معرفی کنند؛ ثانیاً اعلام کنند که شرایطی اضطراری و فوری پیش آمده که نیازمند تعلیق قوانین عادی و اخذ اختیارات فراقانونی است تا تدابیری فوق‌العاده جهت مقابله با تهدید ادعاشده به کار گرفته شود. این منطقی است که مکتب کپنهاگ برای کنش گفتاری در حوزه امنیت قائل می‌شود. حال باید دید که آیا جامعه نقشی در تقویت یا تضعیف این منطق خواهد داشت؟

امنیت، برساختی اجتماعی (Social Construction) است

از سؤالات کلیدی که همواره رهیافت‌های امنیتی با آن روبه‌رو بوده‌اند، پرسش از ماهیت تهدید است. در این بین، برخی رهیافت‌ها مانند نظریات رئالیستی، بر عینی بودن (Objective) امنیت تأکید دارند. آنها معتقد به وجود تهدید یا تهدیدات راستین و واقعی هستند که امنیت را به مخاطره می‌اندازد. برخی دیگر به ذهنی بودن (Subjective) امنیت و تهدید اعتقاد داشته و بر احساس تهدید تکیه دارند. در این میان، رهیافت برسازی (Constructivism) (سازمانگاری) که از دهه ۱۹۸۰ متولد شد، راه سومی را پیشنهاد کرده و معتقد است امنیت از طریق تعامل بین‌ذهنی (Intersubjective) و به شکل اجتماعی ساخته و پرداخته می‌شود. درک مفهوم امنیت در هر جامعه‌ای، بستگی به ارتباط متقابل کنشگران امنیتی و ساختارهای اجتماعی دارد و تا اندازه زیادی وابسته به عوامل اندیشگانی مانند هنجارها، هویت‌ها، فرهنگ‌ها و اندیشه‌هاست. در نتیجه، در بسترهای مختلف اجتماعی ممکن است که ادراکات متفاوتی در باب امنیت وجود داشته باشد (مک دونالد، ۱۳۹۲: ۱۱۷-۱۲۰).

مکتب کپنهاگ نیز متأثر از نگاه برسازانه معتقد است که امنیت، امری بین‌ذهنی



است. آنها در اینجا بیشتر بر فهم مشترکی تأکید دارند که از طریق فرایند گفت‌وگو و مفاهمه میان کارگزاران امنیتی و مخاطبان دربارهٔ تهدید بودن یا تهدید نبودن مسئله ایجاد می‌شود. امنیتی بودن موضوعات، فرایندی بیناذهنی است و در اجتماع شکل می‌گیرد. در اینجا این سؤال اساسی مطرح است که آیا فلان موضوع به‌عنوان امری که باید بقای آن تضمین شود، از مشروعیت عمومی برخوردار است تا بازیگران به استناد آن بتوانند مسئله‌ای را تهدیدی وجودی برضد آن معرفی و براین اساس، دیگران را وادار به پیروی از اقداماتی کنند که در غیر این صورت مشروع قلمداد نمی‌شد یا دست‌کم متقاعدشان سازند که اتخاذ چنین اقداماتی را تحمل کنند (بوزان و دیگران، ۱۳۸۶: ۶۰)؟ از این‌رو در نگاه مکتب کپنهاگ، وظیفهٔ تحلیلگر امنیتی، درک تهدیدات واقعی که خطری اساسی برای هدف مرجع است نیست، بلکه توجه به فرایند برسازی فهم مشترک در جامعه از آنچه به‌عنوان تهدید در نظر گرفته شده و باید به‌طور جمعی به آن پاسخ داد، می‌باشد (Waever, 2003: 10).

امنیتی‌سازی

باتوجه به سه اصل مقدماتی فوق در باب «امنیت»، می‌توان به سراغ تعریف امنیتی‌سازی از نگاه مکتب کپنهاگ رفت. از دید آنها، امنیتی‌سازی روندی است که طی آن یک بازیگر مسئله یا پویش یا بازیگر خاصی را به‌عنوان «تهدید وجودی» برای هدف مرجع خاص اعلام می‌کند. اگر مخاطبان این اعلام، آن را بپذیرند، این امکان فراهم می‌شود که سیاست عادی به حالت تعلیق درآید و در پاسخ به این بحران احساس شده، اقدامات اضطراری در پیش گرفته شود. در این معنا، امنیت عرصهٔ مذاکره میان سخن‌گویان (بازیگران امنیتی‌ساز) و مخاطبان است؛ مذاکره‌ای که طی آن، هرچه سخن‌گو در داخل گروهی خاص بیشتر از موقعیت مرجع اقتدار برخوردار باشد، بیشتر می‌تواند مخاطبانش را متقاعد سازد (Waever, 1995: 57). به دیگر سخن، امنیتی‌سازی را می‌توان فرایند قرار دادن مسئلهٔ خاص با توسل به کنش گفتاری (معمولاً توسط رهبران سیاسی) در قلمرو امنیتی (از طریق تهدید جلوه دادن آن) دانست. این امر به نوبهٔ خود (در صورت موافقت مخاطبان مربوطه) تدابیر اضطراری و تعلیق سیاست عادی را با هدف مقابله با آن مسئله به دنبال خواهد داشت (McDonald, 2008: 567). مطلبی که دانستن آن به فهم بیشتر امنیتی‌سازی کمک می‌کند، تقسیم‌بندی و تفکیک موضوعات موجود در جامعه است. مکتب کپنهاگ معتقد است از لحاظ نظری،

هر مسئله عمومی را می‌توان روی طیفی جا داد که از امور غیرسیاسی (مسائلی که دولت با آن کاری ندارد و از هیچ راه دیگری هم، موضوع بحث و تصمیم‌گیری همگانی قرار نمی‌گیرد) تا امور سیاسی (مسائلی که بخشی از سیاست‌گذاری همگانی است و مستلزم تصمیم‌گیری و تخصیص منابع از سوی دولت یا به شکلی نادرتر نیازمند گونه دیگری از نظارت و تدبیر جمعی است) و امور امنیتی (که همچون تهدیدی وجودی جلوه می‌کند که نیازمند آغاز تمهیدات اضطراری است و انجام اقداماتی در بیرون از مرزهای عادی رویه سیاسی را موجه می‌سازد) گسترده شده است. در اصل، جایگاه موضوع روی این طیف ثابت و قطعی نیست: بسته به اوضاع و احوال، هر موضوعی می‌تواند روی هر بخشی از این طیف قرار گیرد (بوزان و دیگران، ۱۳۸۶: ۴۹). این امر می‌تواند تابعی از شرایط سیاسی (مانند ایدئولوژی نظام سیاسی) و فرهنگی و حتی تاریخی جامعه باشد. به‌طور مثال، تا اواخر دهه ۱۹۶۰ به مسئله «جنسیت» (Gender) در جهان غرب به‌عنوان مسئله‌ای غیرسیاسی و مربوط به حوزه خصوصی نگاه می‌شد. از این دهه به بعد، با شکل‌گیری و اوج‌گیری «جنبش زنان»، این جنبش توانست به‌طور موفقیت‌آمیزی مسئله جنسیت را سیاسی کند. با سیاسی شدن جنسیت، به تدریج شاهد مواردی هستیم که این مسئله وارد قلمرو امنیتی، به‌ویژه در ایالات متحده شده است (به‌طور مثال زمانی که فمینیست‌ها رپ را به‌عنوان نشانه تهدید مردان علیه زنان می‌نگرند) (Waever, 2003: 10).

نکته حایز اهمیت در اینجا، نقاط اشتراک و افتراق امور سیاسی و امنیتی است. مسائل سیاسی و امنیتی را از آن جهت که دولت (معمولاً) نقش بارزی در توجه به آنها و حل‌وفصلشان دارد، می‌توان مشابه دانست؛ اما از جهتی دیگر، امنیتی‌سازی نقطه مقابل سیاسی‌سازی (Politicization) است. سیاسی کردن هر موضوع، به این معناست که آن را در معرض دید همگان و موضوع انتخاب قرار می‌دهیم؛ چیزی که برخلاف موضوعات دیگری که یا تغییرناپذیرند (مانند قوانین طبیعی) یا نباید تحت کنترل سیاسی قرار گیرند (مانند اقتصاد آزاد، حوزه خصوصی و موضوعاتی که باید کارشناسان درباره‌شان تصمیم بگیرند) درباره‌اش تصمیم‌گیری می‌شود، و بنابراین با مسئولیت همراه است. برعکس، امنیتی کردن موضوع به این معناست که آن را موضوعی وجودی، فوری و چنان بااهمیت جلوه دهیم که نباید درباره‌اش مانند سیاست عادی چک و چانه زد، بلکه رهبران بلندپایه باید پیش از موضوعات دیگر، تکلیف آن را قاطعانه معین سازند (بوزان و دیگران، ۱۳۸۶: ۵۷). به عبارت بهتر، مسائلی که وارد



قلمرو امنیتی می‌شوند، فوری و سرّی انگاشته می‌شوند؛ به‌طوری‌که تنها بازیگران انگشت‌شماری قادر به مشارکت در بحث سیاسی دربارهٔ نحوهٔ بایستهٔ برخورد با آن مسئله شناخته می‌شوند (مک دونالد، ۱۳۹۲: ۱۳۴).

علاوه بر موارد فوق، امنیتی‌سازی فرایندی است که سه نوع بازیگر در آن دخالت دارند: بازیگر امنیتی‌کننده (Securitizing Actor)، کسی یا گروهی است که با اعلام در معرض تهدید بودن موجودیت هدفی مرجع، مسائل را امنیتی می‌کند؛ بازیگر صاحب‌نقش (Functional Actor) (کارکردی)، بازیگری است که گرچه نقش مستقیمی در امنیتی کردن مسائل ندارد، به‌نحوی تأثیر چشمگیری بر تصمیمات متخذه در حوزهٔ امنیت می‌گذارد و از این‌رو روند امنیتی‌سازی مسئله را تسریع می‌کند یا آن را با تأخیر مواجه می‌سازد (بوزان و دیگران، ۱۳۸۶: ۶۷). به‌طور مثال، مجتمع‌های تجاری-نظامی در ایالات متحده می‌توانند به دلیل بالا بردن سود خود ناشی از فروش اسلحه، به امنیتی‌سازی برخی تحولات در خاورمیانه دامن زنند. برعکس شرکت آلوده‌کنندهٔ محیط زیست ممکن است با لابی‌های خود، امنیتی‌سازی مسائل محیط زیست را به تأخیر اندازد. درنهایت، بازیگر یا بازیگران مخاطب (Audience) نقش محوری در امنیتی‌سازی دارند؛ آنهایی که بایهٔ متقاعد شوند تا حرکت امنیتی‌ساز موفق گردد. گرچه اغلب، مخاطب معادل با شهروندان و تودهٔ مردم فرض می‌شود، ویور معتقد است که می‌تواند براساس نظام سیاسی و ماهیت مسئلهٔ امنیتی‌شده متفاوت باشد (Waever, 2003: 11-12).

توجه به نقش محوری مخاطب که منتج از نگاه برساخت‌گرایانه به امنیت است، در آثار متأخر مکتب کپنهاگ پررنگ‌تر شد. در ابتدا مراد آنها از امنیتی‌سازی، بیشتر تأکید بر جنبهٔ فلسفی (امنیت=کنش گفتاری) آن بود؛ ولی بعداً آنها با تمایزگذاری میان «حرکت امنیتی‌کننده» و امنیتی‌سازی (موفق)، به تکمیل نظریهٔ خود پرداختند. مراد از حرکت امنیتی‌کننده (Securitizing Move)، تلاش بازیگر امنیتی‌ساز برای برساختن مسئله یا بازیگری به‌عنوان تهدید وجودی برای گروهی خاص از طریق کنش گفتاری امنیتی است. هنگامی که این حرکت امنیتی‌کننده مورد پذیرش و قبول مخاطبان واقع شود، آن‌گاه امنیتی‌سازی رخ داده است (مک دونالد، ۱۳۹۲: ۱۳۴-۱۳۵). در اینجا بازیگر امنیتی‌ساز استدلال‌هایی را در تأیید مطرح بودن تهدیدی وجودی، امکان وارد شدن آن به مرحلهٔ بی‌بازگشت و لزوم اتخاذ تدابیر فوق‌العاده به مخاطبان ارائه می‌کند و آنها از روی رضایت یا اجبار با این استدلال‌ها همراه می‌شوند.



در همین راستا، مکتب کپنهاگ برای تبیین بهتر شرایط موفقیت حرکت امنیتی‌کننده و تبدیل آن به امنیتی‌سازی، به نقش «شرایط تسهیل‌کننده» (Facilitating Conditions) توسل جسته است. شرایط تسهیل‌کننده، شرایطی است که کنش گفتاری را نتیجه‌بخش می‌کند. آنها متأثر از اندیشمندانی همچون بوردیو و باتلر معتقدند کنش گفتاری موفقیت‌آمیز، تلفیقی از ویژگی‌های ذاتی زبان و ویژگی‌های گروهی جامعه که اجازه کنش گفتاری را می‌دهد و آن را به رسمیت می‌شناسد. می‌باشد پس کامیابی و موفقیت هر کنش گفتاری امنیتی، در گرو دو دسته از شرایط است:

الف) شرایط درونی (زبانی-دستوری): منظور پیروی از قوانین و شرایطی است که آستین برای کنش گفتاری مطلوب بیان کرده بود. کنش گفتاری امنیتی با مد نظر داشتن این شرایط، به دنبال در انداختن طرحی است که متضمن تهدید وجودی، نقطه (مرحله) بی‌بازگشت و راه احتمالی برون‌شد در رابطه با بقای هدف مرجع است؛

ب) شرایط بیرونی (زمینه‌ای-اجتماعی): منظور از این شرایط، بهره‌مند بودن از جایگاهی است که بتوان به اتکای آن، کنش یادشده را عملی ساخت. جنبه بیرونی کنش گفتاری، دو شرط عمده دارد: اولین شرط، شرایط اجتماعی مرتبط با جایگاه اقتدار بازیگر امنیتی‌کننده، یعنی رابطه میان گوینده و مخاطب و به تبع آن، این احتمال است که مخاطبان ادعاهای مطرح‌شده توسط بازیگر امنیتی‌ساز را بپذیرند (سرمایه اجتماعی بازیگر امنیتی‌ساز)؛ دومین شرط بیرونی به ویژگی‌های تهدیدات ادعایی برمی‌گردد که امنیتی شدن موضوع را تسهیل می‌کند یا مانع آن می‌شود. اگر بتوان حرکت امنیتی‌کننده را به شواهدی بیرونی که عموماً تهدیدکننده تلقی می‌شوند مانند احساسات خصمانه مستند ساخت، احتمال قوی‌تری وجود دارد که بتوان تهدیدی امنیتی را مجسم کرد (بوزان و دیگران، ۱۳۸۶: ۶۲-۶۳). ویور در جایی دیگر از این ویژگی با عنوان شرایط تاریخی که با تهدید همراه است، نام می‌برد. گفتنی است که از دید آنها، شرایط تسهیل‌کننده، شرایط ضروری برای امنیتی‌سازی نیستند، بلکه شرایط کمک‌کننده به آن‌اند (Waever, 2003: 15)

بدین ترتیب مکتب کپنهاگ با ابداع نظریه امنیتی‌سازی، توانست هم به گسترده‌سازی دستور کار امنیت بپردازد و هم با ضابطه‌مند ساختن این گسترده‌گی، انسجام علمی مطالعات امنیتی را حفظ کند. در واقع، آنها با تلقی امنیت به‌مثابه کنش گفتاری، امکان گسترش نامحدود از دستور کار امنیتی را فراهم آوردند. آنها با این کار، نه تنها



قلمرو تهدیدات ممکن را بسط دادند، بلکه بازیگران و موضوعاتی را که مورد تهدید واقع شده‌اند (اهداف مرجع) نیز توسعه دادند تا بازیگران و موضوعات امنیتی فراتر از دولت و موضوعات نظامی محور سوق داده شوند. با این حال آنها با بیان شرایط موفقیت کنش گفتاری، به دنبال قاعده‌مندسازی این گسترش قلمروند. از این رو آن ادعاهایی می‌توانند بیانگر تهدید در هر حوزه باشند که اولاً مدعیان آن دارای سرمایه اجتماعی لازم باشند، ثانیاً این ادعاها در شکل استاندارد بنا شده باشند و ثالثاً بتوان با ارجاع به برخی شواهد، آنها را واقعی نشان داد.

غیرامنیتی‌سازی (Desecuritization)

برعکس برداشت سنتی که در آن امنیت مطلوب ذاتی است و چیزی است که ما به‌طور طبیعی حد بیشتر آن را طلب می‌کنیم، یکی از دلالت‌های ضمنی نظریه امنیتی‌سازی این است که امنیت همیشه چیز خوبی نیست. براساس منطق نظریه امنیتی‌سازی، امنیت بیشتر ضرورتاً بهتر نیست؛ به این علت که امنیتی‌سازی مسئله همراه با خود، نوع خاصی از سیاست اضطراری را به دنبال خواهد داشت که در آن، فضا و زمان مجاز برای مشورت، مشارکت و چانه‌زنی ضرورتاً محدود شده است و حالتی خاص و نظامی‌شده از تفکر را به کار خواهد انداخت. برای نمونه، بسیاری از صاحب‌نظران بحث کرده‌اند که امنیتی‌سازی مهاجرت، در واقع تأثیری منفی در محدودسازی فضای سیاسی دارد که برای پرداختن به آن به‌عنوان مسئله پیچیده مورد نیاز است. در عوض، آن را در مرتبه‌ای از خصومت و فوریت بی‌فایده وارد می‌سازد (Columba and et al., 2010: 83).

پس نباید امنیت ملی را نوعی کمال مطلوب انگاشت. امنیت ملی به کار ساکت کردن مخالفان می‌آید و به صاحبان قدرت فرصت‌های بسیاری می‌دهد تا به بهانه «تهدیدات»، به مقاصدی که در داخل دارند برسند و مدعی حق برخورد با چیزی فارغ از کنترل و محدودیت‌های داخلی شوند. از همین رو، به باور مکتب کپنهاگ، «امنیتی‌تر شدن، به معنای بهتر شدن نیست.» اساساً امنیت را باید به چشم امری سلبی و منفی و به معنای ناتوانی از برخورد با موضوعات به شیوه معمول سیاست انگاشت. کمال مطلوب آن است که بدون این نوع ارتقای فوق‌العاده تهدیدات مشخص به سطح مسائل فوری و پیشاسیاسی، بتوان براساس آیین‌های معمول سیاسی، تکلیف امور را معین کرد (بوزان و دیگران، ۱۳۸۶: ۵۷).

بنابراین مکتب کپنهاگ (به‌ویژه ویور) مطرح می‌سازد که در بیشتر موارد، ما



باید هدف را غیرامنیتی‌سازی قرار دهیم. در چشم‌انداز حل منازعه، راه پیشرو اغلب غیرامنیتی‌سازی به جای تولید امنیت بیشتر است. غیرامنیتی‌سازی به معنای حرکت دادن مسائل به سمت خارج‌سازی آنها از حالت اضطراری و داخل‌سازی آنها به فرایند طبیعی چانه‌زنی حوزه سیاسی است. در این حالت، باید از جلوه دادن مسائل به‌مثابه تهدیداتی که دفع آنها نیازمند در اختیار داشتن تمهیدات ویژه است، پرهیز کرد و با خارج کردنشان از زنجیره تهدید-دفاع، آنها را به حوزه همگانی عادی بازگرداند. جالب آنکه مفهوم غیرامنیتی‌سازی، بیشتر در کارهای انفرادی ویور (مانند ویور ۱۹۹۵ و ۲۰۰۰) برجسته شده تا تلاش‌های جمعی مکتب کپنهاگ که وقت کمتری صرف کشف غیرامنیتی‌سازی شده است (Columba and et al., 2010: 83).

به‌زعم وی، یک مثال قابل توجه از غیرامنیتی‌سازی، هم‌گرایی اروپایی است. گرچه در قرن بیستم همواره این نگرانی وجود داشت که اروپا ممکن است به الگوی رقابت و موازنه قدرت بازگردد، ابزار مقابله با این مسئله، ایجاد سیستم امنیتی در معنای سنتی آن نبود؛ یعنی سیستمی که از مسائلی مراقبت کند که به‌عنوان مسائل امنیتی درک می‌شوند. راهبرد تا حد زیادی حرکت دادن و دور کردن توجه از سمت نگرانی‌های امنیتی به سمت سایر مسائل (به‌ویژه رفاه) و در نتیجه غیرامنیتی‌سازی روابط میان کشورهای محوری اروپای غربی بود. این همان تجربه‌ای است که در نیمه دوم قرن بیستم در اروپا اتفاق افتاد.

ویور در برخی کارهایش شرایط «بی‌امنیتی» را به جای امنیت مطرح می‌سازد که در واقع یک کمال مطلوب و امری ایده آل است. «بی‌امنیتی» (Asecurity) به معنای شرایطی است که در آن بازیگران کسانی هستند که احساس ناامنی نمی‌کنند و احساس خودآگاهانه امنیت نیز نمی‌کنند. آنها احتمالاً با موضوعات دیگری مشغول‌اند. «بی‌امنیتی» شرایطی را توصیف می‌کند که در آن وقوع امنیتی‌سازی (و از این‌رو هر الزام متعاقبی برای غیرامنیتی‌سازی) در کمترین حد یا غایب است و مسائل با معیار امنیتی مفهوم‌سازی نمی‌شوند. در واقع دوگانه امنیت و ناامنی در رهیافت‌های سنتی جای خود را در دیدگاه ویور به سه‌گانه ناامنی، امنیت و بی‌امنیتی می‌دهد. ناامنی، وضعیتی است که در آن تهدید وجود دارد و دفاعی در برابر آن نیست. امنیت، وضعیتی است که گرچه تهدید وجود دارد، در برابر آن دفاع نیز وجود دارد. اما بی‌امنیتی (وضعیتی که غیرامنیتی شده یا هرگز امنیتی نشده است) به‌سادگی در این واژه‌ها عبارت‌بندی نمی‌شود. در اینجا سؤال از وجود امنیت یا نبود آن و ادراک تهدیدات اساسی که حاضرند، بی‌معناست.



تذکره (Waever, 2003: 12-13. see also: Columba and et al., 2010) با این حال، این نکته لازم است که از دید مکتب کپنهاگ، گرچه در عالم انتزاع، غیرامنیتی‌سازی کمال مطلوب است، در موقعیت‌های مشخص (به‌ضرورت) می‌توان گزینه امنیتی‌سازی را برگزید، که این امر تا حد زیادی نتیجه انتخاب‌های سیاسی کارگزاران امنیتی است، نه وجود تهدید امنیتی راستین.

چالش‌ها و محدودیت‌های امنیتی‌سازی

نظریه امنیتی‌سازی مکتب کپنهاگ به همان اندازه که نوآورانه و جالب به نظر می‌رسد، ایده‌ای بحث‌برانگیز نیز بوده و از همان آغاز با مشکلات و انتقاداتی روبه‌رو شده است. این مشکلات و انتقادات را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

برخی از این ایرادات، متعلق به سایر رهیافت‌های امنیتی است و شالوده و اساس این نظریه را نشانه رفته است. به‌طور مثال، از آنجاکه امنیتی‌سازی خود را به‌مثابه نظریه در رهیافت کلان مطالعات انتقادی^۳ امنیت می‌نگرد، برخی معتقدند این نظریه به اندازه کافی ماهیت انتقادی ندارد و همچنان متأثر از مفروضات سنتی واقع‌گرایانه در باب امنیت است. آنها معتقدند تلاش مکتب کپنهاگ در نظریه امنیتی‌سازی جهت حفظ برخی مواضع سنت‌گرایانه با نگاه انتقادی آن در تناقض و مسئله‌برانگیز است. در این چارچوب، طرف‌داران رهیافت «امنیت انسانی» (Human Security) معتقدند گرچه مکتب کپنهاگ با توسعه مفهومی به نام «هدف مرجع»، سعی دارد مسائل امنیتی را فراتر از حوزه «امنیت ملی» به رسمیت شناسد، اما همچنان در نظر ایشان دولت به‌عنوان اساسی‌ترین هدف مرجع مطرح و دارای مزیت است (Neyman, 2013: 59-60).

از دیگر سو، نظریه‌پردازان مکتب ولز نگاه منفی مکتب کپنهاگ به امنیت را زیر سؤال برده و معتقدند امنیت می‌تواند براساس منطق متفاوتی عمل کند و به اهداف پیش رو می‌توان از طریق امنیت و نه بیرون از آن دست یافت. از نگاه مکتب کپنهاگ، منطق امنیت شامل وجود شرایط اضطراری، ضرورت به تعلیق آوردن قواعد عادی و اتخاذ قواعد و رویه‌های فراقانونی است و این امر ملازم با نوعی پنهان‌کاری و سیاست وحشت عمومی است. لذا اولویت یا کمال مطلوب به غیرامنیتی کردن مسائل برمی‌گردد. درمقابل، مکتب ولز با هدف نفی دغدغه‌های دولت‌محور و در جهت مطرح ساختن سایر نگرانی‌های امنیتی، به دنبال «سیاسی کردن امنیت» (Politicizing Security)

است. سیاسی کردن امنیت، به بازاندیشی در امنیت به قصد برملا ساختن سرشت سیاسی تعریف امنیت و فراخ‌تر ساختن دستور کار امنیت به قصد مجال دادن به دیگر مسائلی که انبوه بازیگران مشخص ساخته‌اند و مرکززدایی از نگرانی‌های دولت‌سالارانه از طریق برجسته ساختن ناامنی‌های بشر اشاره دارد. آنان درصددند از امنیت برای مطرح ساختن نگرانی‌های دیگری جز دولت / رژیم و برخورد با آنها استفاده کنند. آنان در این راستا به قالب‌بندی بیماری ایدز به‌عنوان مسئله امنیتی جهانی استناد می‌کنند که کمک شایانی به برخورد با آثار زیان‌بار آن در افریقا کرده است (بیلگین، ۱۳۹۰: ۱۷۲-۱۷۴).

علاوه بر این، از نظریه امنیتی‌سازی به علت نداشتن دستور کار هنجاری انتقاد شده است. از دید منتقدان، این نظریه به‌طور واضح مشخص نمی‌سازد که آیا امنیتی‌سازی خوب است یا بد یا به‌واقع غیرامنیتی‌سازی مرجح است. مکتب کپنهاگ درحالی‌که غیرامنیتی‌سازی را اغلب گزینه مرجح خود مطرح می‌سازد، اما این امر هرگز امنیتی‌سازی را به‌عنوان گزینه غیرمحتمل نمی‌داند و درعوض از ضروری بودن آن در برخی مواقع صحبت می‌کند. به‌طور کلی این نظریه درباره شرایط و جایگاه‌هایی که باید در قبال امنیتی‌سازی پاسخ‌گو باشند و سؤال از اینکه کدام امنیتی‌سازی ممکن است از بقیه نامطلوب‌تر باشد، سکوت می‌کند (Neyman, 2013: 60). این امر خواسته یا ناخواسته پیامدهای اخلاقی به دنبال دارد که ممکن است مشروعیت‌بخش اقدامات ضدانسانی و غیراخلاقی برخی حکومت‌ها باشد یا حداقل می‌توان گفت نظریه امنیتی‌سازی با به رسمیت شناختن صداهای رسمی، باعث نادیده گرفتن صداهای حاشیه‌ای و اقلیت‌ها می‌شود؛

در مقابل انتقادات شالوده‌شکنانه از امنیتی‌سازی، برخی منتقدان به ایرادات و مشکلات جزئی پرداخته‌اند. هدف آنها از این کار، اصلاح نظریه در همان چهارچوب کلی مکتب کپنهاگ است. از دید این افراد، نظریه امنیتی‌سازی دارای یک‌سری ابهام است که ارتقای آن به توجه به این موارد نیاز دارد. به‌طور مثال، یکی از ابهامات این نظریه، در چگونگی غیرامنیتی کردن مسائل است. چندین نویسنده این امر را جنبه «هنوز توسعه‌نیافته» نظریه امنیتی‌سازی ذکر کرده‌اند. همان‌طور که کلودیا آرادا (Claudia Aradau) خاطر نشان می‌سازد، مفهوم غیرامنیتی‌سازی توجه نسبتاً اندکی در چهارچوب نظریه امنیتی‌سازی در مقایسه با سایر مفاهیم برجسته امنیتی‌سازی به دست آورده است. هویزمنز (Huysmans) در بررسی امنیتی‌سازی مهاجرت در اتحادیه اروپا که در آن



مهاجران به‌عنوان تهدید برضد اشکال هویت موجود نمایش داده می‌شوند، سه راهبرد ممکن برای غیرامنیتی‌سازی ارائه می‌کند: راهبرد عینیت‌گرا (Objectivist Strategy) (ما می‌توانیم تلاش کنیم تا اثبات کنیم که مهاجران تهدید واقعی درباره‌ی هویت ما نیستند)؛ راهبرد سازه‌انگارانه (Constructivist Strategy) (برساخت‌گرایانه) (توسعه‌دهنده‌ی فهم و آگاهی وسیع‌تر از اینکه چگونه مهاجران به‌عنوان تهدیدات در فرایندهای امنیتی‌سازی به‌مثابه ابزارهای ممکن برای تحلیل (تضعیف) توان حرکت‌های امنیتی‌کننده ساخته می‌شوند)؛ راهبرد شالوده‌شکنانه (Deconstructivist Strategy) (واسازانه) (جایی که می‌توانیم تلاش کنیم و به صداها و تجربه‌های خود مهاجران به‌عنوان ابزار درهم شکستن مفاهیم انحصاری ما و آنها، گوش دهیم). علاوه بر این، رو (Roe) مطرح می‌سازد که در برخی موارد (مانند امنیتی‌سازی حقوق اقلیت)، امنیتی‌سازی به‌قدری پررنگ و خط‌کشی شده (سنگربندی شده) است (برای مثال، در تأسیس و دائمی ساختن هویت اقلیت‌ها) که آن به‌طور عملی فهم راهبردهای قابل اعتماد برای غیرامنیتی‌سازی را ناممکن می‌سازد. در مجموع، درحالی‌که مفهوم امنیتی‌سازی با استمداد از مؤلفه‌هایی چون کنش‌های گفتاری، بازیگران امنیتی‌ساز، و شرایط موفقیت به‌طور واضح توسعه یافته، مفهوم معادل غیرامنیتی‌سازی و الزامات آن کمتر در نظریه‌ی امنیتی‌سازی تبیین شده و همچنان مبهم باقی مانده است (Columba and et al., 2010: 84-85).

یکی دیگر از انتقادات پیش روی نظریه‌ی امنیتی‌سازی آن است که این نظریه بیشتر در بافتار دموکراتیک معنادار بوده و کمتر در جوامع غیردموکراتیک کاربرد دارد. منتقدان بر این باورند که این نظریه بیشتر به کار فهم این نکته می‌آید که رهبران سیاسی غرب چگونه مسئله خاصی را به‌عنوان تهدید وجودی، هم برای حاکمیت دولت و هم برای هویت ملی و انسجام ملت مطرح می‌سازند. ووری با اذعان به این نقیصه و به‌منظور رفع آن، به مطالعه‌ی امنیتی‌سازی در کشورهای غیردموکراتیک می‌پردازد. به‌زعم وی، امنیتی‌سازی در این جوامع نیز وجود دارد و دارای چهار کارکرد اساسی (امنیتی‌سازی جهت ارتقاء موضوع در دستور کار، امنیتی‌سازی به‌مثابه بازدارندگی، امنیتی‌سازی به‌منظور مشروع‌سازی اعمال گذشته یا جهت بازتولید وضعیت امنیتی مسئله و امنیتی‌سازی جهت کنترل) است (Vuori, 2008: 76)؛

تکیه صرف بر نقش زبان و کنش گفتاری در امنیتی ساختن مسائل و غفلت از سایر اشکال بازنمایی، یکی دیگر از اشکالات این نظریه است. تعدادی از نویسندگان در این راستا بر ضرورت توجه به نقش تصاویر و نمایش‌های بصری (فراورده‌های سینمایی، تلویزیونی

و...) به‌مثابه اشکال و ابزارهای بالقوه امنیتی‌سازی تأکید دارند. توجه به این نکته آن‌گاه جالب است که اگر این مطلب پذیرفته شود، در کنار رهبران سیاسی، باید رسانه‌ها و هنرمندان را نیز به‌عنوان بازیگر امنیتی‌ساز در نظر گرفت (McDonald, 2008: 569).

در این میان، برخی انتقادات از ناحیه صاحب‌نظرانی است که چهارچوب کلی نظریه امنیتی‌سازی را قبول داشته، اما با اذعان به ضعف‌های این نظریه مکتب کپنهاگ، خواهان انداختن طرحی نو در این زمینه‌اند. هدف اینها که به مطالعات امنیتی‌سازی پساکپنهاگی (Post-Copenhagen School) مشهور شده‌اند، مطرح‌سازی امنیتی‌سازی در سطحی بالاتر است که قدرت تبیین علمی بیشتر و قابلیت اجرایی بهتری داشته باشد. مک دونالد در چهارچوب رهیافت برسازی، به نقد ایده امنیتی‌سازی می‌پردازد. وی معتقد است نگاه مکتب کپنهاگ به برسازی، نگاه کوتاه‌مدت است. از این‌رو قادر به پاسخ‌گویی به برخی سؤالات نیست؛ سؤالاتی نظیر اینکه چرا برخی بازنمایی‌ها از تهدید در اجتماعات خاص تشدید می‌شود؟ چرا برخی بازیگران خاص در بیان تهدیدات توانمندند و برخی نادیده انگاشته می‌شوند؟ یکی از نمودهای این نگاه کوتاه‌مدت، تأکید بر این نکته است که از نگاه مکتب کپنهاگ، مسائل در لحظه‌ای ویژه تبدیل به مسائل امنیتی می‌شوند. این لحظه براساس خوانش مکتب کپنهاگ می‌تواند آن مرحله‌ای باشد که یک مسئله به‌عنوان مسئله امنیتی تعریف می‌شود یا در مرحله‌ای باشد که مخاطب به آن حرکت امنیتی‌کننده تن دهد یا از آن حمایت کند یا در مرحله‌ای باشد که تدابیر فوق‌العاده اجرا می‌شوند. باین‌حال، به نظر می‌رسد که ویور و بوزان در کتاب دولت‌ها و مناطق بیشتر بر لحظه اجرای تدابیر فوق‌العاده تأکید دارند. تأکید بر این امر، از چندین جهت مشکل‌ساز است: اولاً برخی مسائل می‌توانند به‌عنوان مسائل امنیتی در دوره طولانی مدت نگرسته شوند. این‌گونه مسائل می‌توانند به‌عنوان مسائل امنیتی‌شده بدون لحظات دراماتیک مداخله نهادینه شوند؛ ثانیاً تأکید بر لحظه مداخله نمی‌تواند به ما در فهم اینکه چگونه و چرا مداخله‌ای خاص در یک لحظه امکان‌پذیر می‌شود، و در این راستا، چرا بازیگری خاص یک مسئله را به‌عنوان تهدید وجودی بازنمایی می‌سازد و مهم‌تر آنکه چرا آن بازیگر به‌وسیله مخاطب خاص مورد حمایت قرار می‌گیرد، کمک کند. به نظر می‌رسد پاسخ‌گویی به این سؤالات، نیازمند توجه به ساختارها و فرایندهای بلندمدت تاریخی، فرهنگی و سیاسی است؛ ثالثاً تأکید بر لحظه مداخله، به علت نگاه دوانگارانه میان سیاست و امنیت، مشکل‌ساز است. درواقع، این نگاه منطقی صفرویکی هیچ توجهی به طیف‌بندی مسائل در قلمرو امنیت ندارد (Ibid: 575-577).



در همین چهارچوب کاستی دیگری که رخ می‌نماید، ضعف توجه مکتب کپنهاگ به نقش بافتار (Context) سیاسی و اجتماعی در خلق کنش گفتاری امنیتی است. هرچند مکتب کپنهاگ با اذعان به برخی پویایی‌های متفاوت امنیتی‌سازی در هر بخش، توجه به نقش شرایط تسهیل‌کننده و اعتراف به جایگاه مهم مخاطبان در موفقیت امنیتی‌سازی، به نظر می‌رسد که تا اندازه‌ای به عوامل زمینه‌ای اهمیت می‌دهد، درنهایت، اهمیت عوامل زمینه‌ای مانند روایت‌های مسلط از هویت را که هم الگوهای امنیتی‌سازی و هم برساخت وسیع‌تر از امنیت را مقید می‌سازند، ناچیز می‌شمارد. این در حالی است که آنهایی که به برسازای امنیت علاقه‌مندند، باید به بافتارهای تاریخی، سیاسی و اجتماعی که در آن گفتمان خاصی از امنیت امکان‌پذیر می‌شود، توجه کنند. چرا برخی اجتماعات سیاسی بیشتر احتمال دارد تا بازیگران و پویایی‌های معینی را به‌مثابه تهدید بنگرند؟ روایت‌های تاریخی، فرهنگی و هویتی چه نقشی در پی‌ریزی یا مشروع‌سازی اشکال ویژه امنیتی دارند؟ تا چه اندازه امکان‌پذیری سیاسی براساس مخاطب هدف کنش‌های گفتاری مشخص شده است؟ چگونه برخی صداها در تعریف امنیت و تهدید توانمند شده و برخی دیگر به حاشیه رانده شده‌اند؟ اینها سؤالات محوری در باب نقش عوامل زمینه‌ای در امنیتی‌سازی هستند که در نظریه مکتب کپنهاگ توجه چندانی به آنها نشده است (Ibid: 571-573).

یکی دیگر از انتقادات پیش روی نظریه امنیتی‌سازی، تناقضی است که میان دو مؤلفه کلیدی آن وجود دارد: تناقض میان مؤلفه کنش گفتاری (وجه فلسفی امنیتی‌سازی) با مؤلفه بینادهنی (وجه جامعه‌شناسانه). از یک سو، مکتب کپنهاگ با استمداد از کنش مضمون در گفتار، معتقد است امنیت کنش گفتاری خودارجاع است و وقتی کارگزار امنیتی مسئله را امنیتی می‌کند، به‌خودی‌خود آن مسئله امنیتی می‌شود. از سویی دیگر، امنیت را فرایندی بینادهنی می‌داند که به‌واسطه چانه‌زنی و مذاکره میان بازیگر امنیتی‌ساز و مخاطبان ایجاد می‌شود. سؤال این است که اگر مسئله‌ای به‌واسطه کنش مضمون در گفتار به‌خودی‌خود تبدیل به مسئله‌ای امنیتی می‌شود، چه نیازی به تأکید بر بُعد بینادهنی بودن و ضرورت پذیرش مخاطب است؟ افرادی مانند بالزاک و استرایتزل با اذعان به وجود این نقیصه، معتقدند با توجه به ضروری بودن نقش پذیرش مخاطب در موفقیت امنیتی‌سازی، لازم است مبنای فلسفی کنش گفتاری را به جای کنش مضمون در گفتار، به کنش پس از گفتار انتقال داد. (Stritzel, 2014: 22-23; Balzacq and et. al, 2011: 6-7).

علاوه بر این محققان پساکپنهایگی در جهت تقویت بُعد جامعه‌شناسانه امنیت‌سازی، به ایراد این مسئله پرداخته‌اند که نگاه مکتب کپنهایگ به مخاطب، نگاه ساده‌انگارانه و بیش از حد تعمیم‌یافته است. با توجه به نقش اساسی مخاطبان در شکست یا موفقیت امنیت‌سازی، آنها معتقدند مخاطبان نه تنها یک گروه همگن نیستند، بلکه دارای طیف‌های متفاوت‌اند و در برابر استدلالات مختلفی شنوایند و در نتیجه، هر گروه از مخاطبان می‌توانند دارای قدرت متفاوتی باشند. سالتر معتقد به وجود چهار نوع متمایز از مخاطب (مخاطب عمومی، نخبگانی، تکنوکراتیک و علمی) است که هر یک، حرکت امنیت‌سازی متفاوتی را از سوی بازیگر امنیت‌سازی الزامی می‌سازند (Salter, 2008: 329). بالزاک از زاویه دیگری به این بحث علاقه نشان می‌دهد: به اعتقاد وی، در حالی که مکتب کپنهایگ به مخاطب به‌عنوان طبقه معین و رسمی که اغلب در حالت پذیرش ثابت انگاشته می‌شود می‌نگرد، نگاه پساکپنهایگی قائل به وجود رابطه‌ای متقابل میان مخاطب و بازیگر امنیت‌سازی است. همچنین وی معتقد است که «برای آنکه مسئله تبدیل به مسئله امنیت‌سازی شود، مخاطب توانمندساز باید با ادعاهای بیان‌شده از سوی بازیگر امنیت‌سازی موافقت کند. مخاطب توانمندساز، مخاطبی است که اولاً ارتباط علی مستقیم با مسئله دارد؛ ثانیاً دارای این توانایی (صلاحیت) است که بازیگر امنیت‌سازی را جهت اتخاذ تدابیر در جهت مقابله با تهدید توانمند سازد» (Balzacq and et. al, 2011: 8-9). در نهایت، استرایتزل معتقد است مشکلات متنوع در سطح نظری منجر به مشکلات خاصی در عرصه اجرا و پیاده‌سازی آن می‌شود. در واقع نامفهومی و تناقض در مبانی نظری، به کاربرد نظریه به‌عنوان چهارچوب تحلیل در عمل لطمه وارد می‌سازد. یکی از این مشکلات این است که اساساً چه چیزی را باید مطالعه کرد؟ در اینجا طیفی از جواب‌ها وجود دارد که یک طرف آن معتقد است ساختار دستوری کنش‌گفتاری امنیت‌کننده موفق را باید مطالعه کرد و طرف دیگر طیف معتقد است که باید بر تحلیل گفتمان جاری درباره چهارچوب‌بندی تهدید (توجه به شبکه‌های قدرت، بسیج اجتماعی و موقعیت (زمینه) دستور کار سیاسی) تأکید کرد. علاوه بر این، هنوز مشخص نیست که آیا تحلیلگر باید فقط حرکات امنیت‌کننده را مطالعه کند یا این حرکات را در مقایسه با حرکات غیرامنیتی‌کننده یا اشکال مخالف و مقاومت‌کننده در برابر حرکت امنیت‌کننده بررسی کند. مشکل دیگر آن است که امنیت‌سازی دقیقاً چه زمانی اتفاق خواهد افتاد؟ این سؤال خود دو جنبه دارد: اول آنکه چه زمانی دقیقاً حرکت امنیت‌سازی موفقیت‌آمیز در مقابل حرکت امنیت‌کننده صرف اتفاق می‌افتد؟



دوم آنکه کی مسئله‌ای به‌طور واضح فراتر از آستانه سیاست عادی به سمت سیاست استثنایی حرکت می‌کند؟ سوالات و مشکلات این‌چنینی باعث شده که پیاده‌سازی نظریه امنیتی‌سازی با وحدت رویه‌ای همراه نباشد و باعث بروز برخی سردرگمی‌ها شود (Stritzel, 2014: 34-36). از این‌رو، یکی از اهداف محققان پساکپنه‌های، ارتقای سطح کاربرد و عملیاتی ساختن این نظریه است.

در پایان شایان ذکر است گرچه در اینجا به برخی ایده‌های پساکپنه‌های در باب امنیتی‌سازی اشاره شد، شرح و بسط دیدگاه‌های پساکپنه‌های به مقاله‌ای دیگر موکول می‌شود که ان‌شاءالله در آینده‌ای نزدیک نوشته خواهد شد.

نتیجه‌گیری

نظریه امنیتی‌سازی که توسط مکتب کپنه‌ها برای نخستین بار ارائه شد، از نوآورانه‌ترین ایده‌های مطرح‌شده در مطالعات امنیتی معاصر است؛ هرچند این ایده بحث‌برانگیز نیز بوده است. این نظریه ترکیبی از فهم واقع‌بینانه (امنیت به‌مثابه بقای دولت)، نظریه کنش‌گفتاری آستین (به‌ویژه در خوانشی پسا ساختارگرایانه از آن)، فلسفه سیاسی اشمیت (امر استثنا و وضعیت اضطرار) و ایده برسازی اجتماعی است. به اعتقاد صاحبان این نظریه، امنیت امری بیرونی و واقعی نیست، بلکه کنش‌گفتاری است؛ یعنی کارگزاران سیاسی با الصاق برچسب امنیت به پدیده‌ای، سعی دارند آن را به‌مثابه تهدید وجودی برضد هدف مرجع نشان دهند که وضعیت اضطراری به وجود آورده است. لذا نیازمند اتخاذ تدابیر فوق‌العاده جهت مقابله با آن است. در اینجا، آنها به جای تأکید بر معنای امنیت، به کارکرد آن توجه دارند. کارکرد امنیت از دید آنها در سه واژه بقا، اضطرار و اولویت کنش خلاصه می‌شود. علاوه بر این، آنان امنیت را به‌عنوان خروجی فرایند اجتماعی خاص می‌نگرند. به دیگر معنا، کنش‌گفتاری که نمایش‌دهنده مسئله به‌عنوان تهدید است (حرکت امنیتی‌کننده)، تنها در صورتی موفقیت‌آمیز است که در فرایندی سیاسی و بین‌ذهنی از مذاکره، رضایت مخاطبان (توده مردم) را چه داوطلبانه و چه از روی اکراه جلب کند (امنیتی‌سازی). در نتیجه، معرفی و نمایش مسئله‌ای به‌عنوان تهدید در جامعه امری بی‌طرفانه نیست و ناشی از ترجیحات سیاسی کارگزاران آن جامعه و مقتضیات اجتماعی آن است. با چنین مفروضاتی، اغلب رهبران سیاسی به‌عنوان صداهای مسلط و مشروع، اجازه مفصل‌بندی

تهدیدات امنیتی را پیدا می‌کنند. همچنین باتوجه‌به پیامدهای محدودکننده شرایط اضطراری، امنیتی‌سازی امری مطلوب نیست. لذا باید تا می‌توان از آن پرهیز کرد؛ هرچند در مواقعی چاره‌ای جز تن دادن به آن وجود ندارد.

باین‌حال، ایراداتی از سوی صاحب‌نظران بر این نظریه وارد شده است که می‌توان آنها را به سه دسته تقسیم کرد: برخی مانند مکتب انتقادی، مفروضات اساسی آن را زیر سؤال برده و کل نظریه را با مشکل مواجه ساخته‌اند. آنها منتقد نگاه دولت‌محورانه و منفی‌نگرانه مکتب کپنهاگ به امنیت‌اند و معتقدند امنیتی کردن مسائل و موضوعات غیردولتی می‌تواند کمک شایانی به حل‌وفصل برخی دغدغه‌های بشری در این حوزه کند؛ برخی دیگر به ایرادات جزئی پرداخته و در همان چهارچوب ارائه‌شده توسط مکتب کپنهاگ، درصدد روشن‌سازی ابهامات آن‌اند. به‌طور مثال آنها به‌غیراز گفتار (شفاهی و کتبی)، به سایر اشکال بازنمایی نیز توجه یا سعی کرده‌اند برخی ابعاد مبهم نظریه مانند غیرامنیتی‌سازی را شرح و بسط دهند؛ در این میان، برخی منتقدان وجود دارند که ضمن اعتقاد به ایده اصلی امنیتی‌سازی (برسازی امنیت)، در تلاش‌اند ضمن شناسایی کاستی‌های این نظریه، آن را در افقی ورای مکتب کپنهاگ بازسازی کنند. این صاحب‌نظران که به پساکپنهاگی‌ها مشهور شده‌اند، بر این باورند که نگاه مکتب کپنهاگ به امنیتی‌سازی نگاهی کوتاه‌مدت است، توجه شایسته و بایسته‌ای به دو عنصر محوری مخاطب و بافتار ندارد و قابلیت عملیاتی شدن آن در تحقیقات تجربی پایین است. شاه‌کلیدی که این افراد با تمام تفاوت‌های نظری‌شان، برای رفع این کاستی‌ها استفاده کرده‌اند، تقویت بُعد جامعه‌شناسانه نظریه بوده است. نگارنده ان‌شاءالله در مجالی دیگر به‌طور مبسوط به شرح و بسط دیدگاه این صاحب‌نظران خواهد پرداخت.



منابع فارسی

- اشرف‌نظری، علی (زمستان ۱۳۹۴). «بازخوانی انتقادی مفهوم امر سیاسی در نظریه کارل اشمیت»، فصلنامه سیاست دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۵، ش ۴.
- بوزان، باری، آلی ویور و پاپ دو ویلد (۱۳۸۶). چهارچوبی تازه برای تحلیل امنیت، ترجمه علیرضا طیب، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- بیلگین، پینار، «نظریه انتقادی» در: پل دی ویلیامز (۱۳۹۲). درآمدی بر بررسی‌های امنیت، ترجمه علیرضا طیب، تهران، امیرکبیر.
- حسینی بهشتی، سیدعلیرضا، ساناز ملکی و مجید اکبری (پاییز و زمستان ۱۳۹۳). «منطق استثنا در فلسفه سیاسی کارل اشمیت»، فصلنامه جستارهای فلسفی، ش ۲۶.
- ساجدی، ابوالفضل (پاییز ۱۳۸۱). «نظریه کنش گفتاری جان آستین و فهم زبان قرآن»، فصلنامه قبسات، ش ۲۵.
- شواب، جرج (مقدمه مترجم انگلیسی) در: کارل اشمیت (۱۳۹۰). الهیات سیاسی، ج ۱، ترجمه لیلا چمن‌خواه، تهران، نگاه معاصر.
- عباسیان چالشتری، محمدعلی (بهار و تابستان ۱۳۸۴). «نظریه افعال گفتاری و برخی پیامدهای مهم آن»، مقالات و بررسی‌ها، دفتر ۲(۷۷)، فلسفه.
- عبداللهی، محمدعلی (۱۳۸۴). «نظریه افعال گفتاری»، فصلنامه پژوهش‌های فلسفی-کلامی دانشگاه قم، سال ششم، ش ۴.
- فرهادپور، مراد (۱۳۸۷). قانون و خشونت (گزیده مقالات جورجو آگامبن، کارل اشمیت والتر بنیامین)، تهران، فرهنگ صبا.
- مک‌دونالد، مت (۱۳۹۲). «پرسازی» در: پل دی ویلیامز، درآمدی بر بررسی‌های امنیت، ترجمه علیرضا طیب، تهران، امیرکبیر.

منابع لاتین

- Balzacq T. (ed.) (2011). *Securitization Theory: How Security Problems Emerge and Dissolve*. London, Routledge.
- Columba, People & Williams Nick Vaughan (2010). *Critical Security Studies: An Introduction*, Routledge.
- McDonald, M. (2008). "Securitization and the Construction of Security", *European Journal of International Relations* , 14(4).
- Nyman, Jonna (2013). "Securitization theory", in: Laura J. Shepherd (ed), *Critical Approaches to Security: An introduction to theories and methods*, New York, Routledge.
- Pram gad, Ulrik & Karen Lund Peterson (2011). "Concepts of politics in securitization studies", *Security Dialogue*, 42(4-5).
- Salter, M. B. (2008). "Securitization and desecuritization: A dramaturgical analysis of the Canadian Air Transport Security Authority", *Journal of International Relations and Development*, 11(4).
- Stritzel, H. (2014). *Security in translation, Securitization Theory and the Localization of Threat*, New York, Palgrave Macmillan.
- Vuori, J. A. (2008). "Illocutionary logic and strands of securitisation – Applying the theory of securitisation to the study of non-democratic political orders", *European Journal of International Relations*, 14(1).
- Wæver, O. (1995). "Securitization and desecuritization", in: R. D. Lipschutz (ed.), *On security*, New York, Columbia University Press.
- ——— (2003). *Securitization: Taking stock of a research program in security studies*, Mimeo.
- Williams, M. C. (2003). "Words, images, enemies: Securitization and international politics", *International Studies Quarterly*, 47(4).



۱. ایده خودارجاع بودن (self-referential) از دید ویور بدان معناست که کنش گفتاری امنیتی ظرفیت لازم را برای زیر پا گذاشتن وضع معمول، شکستن قوانین عادی و تأسیس معنایی که در حال حاضر در زمینه (بافتار) وجود ندارد داراست. لذا زمینه توسط موقعیت انشایی (انجامگری) کنش گفتاری امنیتی تولید می‌شود یا مورد بازنگری قرار می‌گیرد. این نوع نگاه به کنش گفتاری، ناشی از تأثیرپذیری ویور از قرائت پساساختارگرایانه کنش گفتاری به‌ویژه افرادی نظیر دریدا و باتلر است. در اینجا باتوجه به محدودیت مقاله و پیچیدگی‌های مباحث پساساختارگرایانه، مطلب چندانی در این باب اشاره نشده است. منبع زیر اطلاعات لازم در این زمینه را به خوانندگان ارائه می‌کند:

- Stritzel H. (2014). *Security in translation, Securitization Theory and the Localization of Threat*, New York, Palgrave Macmillan.

۲. به اعتقاد بسیاری از محققان، دیدگاه‌های اشمیت تأثیر عمیقی بر رئالیست‌های پس از جنگ جهانی دوم به‌ویژه هانس مورگنتاو داشته است.

۳. رهیافت کلان مطالعات انتقادی در برابر رهیافت مرسوم از امنیت (نگاه رئالیستی) شکل گرفته و منتقد یافته‌های اساسی این جریان اصلی در مطالعات امنیتی است. آنها به‌شدت منتقد نگاه دولت‌محورانه و دید نظامی‌گرایانه جریان اصلی‌اند. از این‌رو، هم به دنبال گسترده‌سازی دستور کار امنیت (واردسازی سایر دغدغه‌های انسانی مانند تهدیدات اقتصادی، زیست‌محیطی و... در دستور کار) و هم به دنبال عمیق‌سازی فهم امنیتی (با فراتر بردن هدف مرجع از دولت به سمت سایر بازیگران مانند افراد، گروه‌ها و حتی کره زمین) هستند. نظریه‌ها و رهیافت‌هایی چون امنیتی‌سازی، امنیت زیست‌محیطی، امنیت انسانی، امنیت رهایی‌بخش، مطالعات فمینیستی امنیت، مطالعات امنیتی پساساختارگرا و مطالعات امنیتی پسااستعماری (جهان سوم)، از عمده‌ترین مباحث مطرح‌شده در این زمینه هستند.



پروفیسر شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی